

## بازخوانی اصول انسان‌شناسی علامه طباطبایی پیرامون خانواده (با محوریت تفسیر المیزان)

حاتمه عزیزی<sup>۱</sup>

محمد اسماعیل قاسمی طوسی<sup>۲</sup>

مهران رضایی<sup>۳</sup>

### چکیده

خانواده به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین نهاد اجتماعی، بنیاد سعادت و شقاوت انسان است. این نهاد، حداقل از دو رکن زن و مرد تشکیل می‌گردد که در رابطه و تعامل با یکدیگرند. در دین مبین اسلام، روابط حاکم در خانواده بر اساس اصول انسان‌شناسانه‌ای تعریف شده است که رعایت این اصول در سعادت اعضای آن مؤثر است. پژوهش حاضر، در پی پاسخ به این سؤال است که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان اصول انسان‌شناسانه مرتبط با بحث خانواده را چگونه تبیین می‌کند؟ این تحقیق به روش توصیفی - تبیینی انجام شده است؛ از این رو با جستجو در کتابخانه‌ها و مطالعه و بررسی متون دینی و پژوهش‌های هم‌سو و...، این نتیجه حاصل شد که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، حیات اجتماعی انسان، نیاز به شریعت الهی، ریشه‌شناسی ازدواج و مبانی تربیتی انسان را به‌عنوان اصول انسان‌شناسانه مرتبط با خانواده می‌داند.

**واژگان کلیدی:** انسان‌شناسی، علامه طباطبایی، خانواده، ازدواج، تفسیر المیزان.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد آشنایی با منابع اسلامی، دانشگاه مازندران، نویسنده مسئول

Email: soltan110135@chmail.ir

۲. استادیار دانشگاه مازندران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی

۳. استادیار دانشگاه مازندران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۲

دریافت: ۹۷/۸/۱۲

## ۱. مقدمه

خانواده کانون مقدسی است که در پرتو ازدواج و پیوند زناشویی مرد و زن شکل می‌گیرد و با تولید مثل، توسعه پیدا می‌کند. خانواده از نخستین نهادهایی است که برای پی‌ریزی و تجلی سبک زندگی اسلامی که مبتنی بر فطرت و حرکت است، به سوی فضیلت و کمال بنا نهاده شده و سهم بسیار ارزنده‌ای در بنای تمدن انسانی و پرورش نسل جدید، تأمین امنیت و آرامش روانی اعضا، برآورده ساختن نیازهای عاطفی افراد و تربیت مطلوب فرزندان دارد (شریف قریشی، ۱۳۶۲ش: ص ۱۵).

در اهمیت کانون خانواده می‌توان گفت که این نهاد به‌عنوان بنای اصلی شکل‌گیری شخصیت انسانی و محل پایه‌ریزی صفات، اخلاق و ارزش‌های متعالی هر فرد است. دین اسلام به‌عنوان مکتب انسان‌ساز، بیشترین عنایت را به تکریم و تعالی خانواده داشته است و از آن جایی که هر فرد بخاطر نیاز فطری اش ناگزیر وارد جامعه می‌شود و در تعامل با دیگران قرار می‌گیرد، میزان پایبندی شخص و خانواده وی به اصول و ارزش‌های انسانی نیز در این ارتباطات نمایان می‌گردد. لذا برای هریک از اعضای خانواده ضروری است که اصول انسانی مرتبط که براساس فطرت آن‌ها در مسیر رسیدن به کمال نقش دارد را نیز بشناسند تا بتوانند از خانواده‌ای مطلوب برخوردار باشند. از این جهت بررسی اصول انسان‌شناسانه مرتبط با بحث خانواده از ضرورت قابل توجهی برخوردار است. این مقاله به این سوال پاسخ خواهد داد که علامه طباطبایی اصول انسان‌شناسانه مرتبط با بحث خانواده را چگونه ارزیابی می‌کند؟ از این رو سعی بر این است که با استفاده از تفسیر شریف المیزان پاسخ مناسبی برای این سؤال بیابیم و در پی آن اثبات خواهد شد که علامه در این کتاب در پی آن است که انسان برای پاسخ‌گویی به نیازهای طبیعی خویش ازدواج می‌کند و با شناخت اصول انسان‌شناسانه که در این مقاله به آن پرداخته شده است در مسیر رسیدن به کمال خود و خانواده قرار می‌گیرد.

## ۲. اصول انسان‌شناسی مربوط به خانواده

با تتبع در آثار علامه طباطبایی، ابعاد مختلفی در بحث خانواده از نظر ایشان مورد تحلیل قرار گرفته است. در این بین با توجه به مشرب فلسفی علامه و توجه بیش از پیش ایشان به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، در ادامه اصول انسان‌شناسی مرتبط را برمی‌شماریم:

۱-۲. تبلور لوازم حیات اجتماعی در مجتمع خانواده: انسان موجودی است که در همه شئون زندگی خود، مدنی و اجتماعی است و ساختمان وجودی نیاز محور انسان و هم‌چنین تاریخ

گذشته و آزمایش افراد و طبقات نسل حاضر بدین حقیقت گواهی می‌دهند. در نتیجه، نوع انسان بر حسب آفرینش به گونه‌ای ساخته شده که هر چیز را برای خود می‌خواهد و گزینه استفاده را در همه موجودات به کار می‌بندد و درهم‌نوعان خود نیز به کار خواهد بست و به این صورت، اجتماع مبتنی بر تعاون منعقد می‌شود؛ زیرا انسان به اجتماع تعاونی از این راه تن می‌دهد که می‌بیند به تنهایی و در نتیجه کار و کوشش خود و بدون استفاده از مساعی دیگران، نمی‌تواند لوازم زندگی خود را تأمین نماید و از جهت دیگر نمی‌تواند کار و کوشش دیگران را بلاعوض و به رایگان تملک نماید؛ زیرا دیگران نیز مانند او انسان بوده و چیزی را که وی از دیگران می‌خواهد، آنان نیز از وی می‌خواهند، ناگزیر اجتماع تعاونی را بهترین وسیله تشخیص داده و آن را انتخاب می‌نمایند. در نتیجه مقداری از کار و کوشش خود را به دیگران داده و در برابر از نتایج کار آن‌ها برخوردار می‌شود، یعنی همه افراد محصولات کار خود را روی هم ریخته و بعد بر حسب وزن اجتماع، رفع نیاز می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۸۷ش: صص ۱۴۴-۱۴۵).

بر اساس این تبیین علامه، چنین مدلی را می‌توان استخراج نمود:

گزینه استخدام ← نیاز به دیگران برای تهیه لوازم زندگی ← اجتماع مبتنی بر تعاون

زندگی اجتماعی و پیوند زندگی هر فرد با افراد دیگر، برای آن است که نیازهای مادی و معنوی فرد، در جامعه بهتر تأمین می‌شود؛ چرا که بعضی از نیازهای انسان، تنها در جامعه برآورده شده و در زندگی فردی برآوردن آن‌ها ممکن نیست و بعضی دیگر هم در زندگی فردی به شکلی ناقص برآورده می‌گردد که در جامعه به طور کامل برطرف خواهد شد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که ارزش و مطلوب بودن زندگی اجتماعی، در برآوردن نیازهای مادی و معنوی افراد آن، ریشه دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰ش: ج ۳، ص ۵۱).

تا این جای بحث ضرورت زندگی و حیات اجتماعی تبیین شده است؛ یعنی انسان چاره‌ای ندارد جز این که به زندگی در جامعه و به صورت مجتمع تن بدهد.

بنابر مطالب مذکور می‌توان گفت که با توجه به این که طبیعت انسان میل به زندگی و حیات اجتماعی دارد و برای رفع حوائج خود در ابعاد مختلف، نیازمند به تعاون و همکاری دیگران است، از این رو در ابتدا به سوی تشکیل اجتماع کوچکی به نام خانواده گام برمی‌دارد و هر یک از اعضای این جامعه به کمک یکدیگر برای رسیدن به سوی سعادت تلاش می‌کنند.

اما این خانواده لوازمی دارد که باید به آن‌ها نیز توجه داشت؛ لوازمی که به نظر می‌رسد گریزی جز تن دادن به آن‌ها نیست. علامه طباطبائی یکی از این لوازم را قانون می‌داند.

بر اساس اصول اجتماعی، مجتمع بشری به هیچ وجه قادر بر حفظ حیات و ادامه وجود خود

نیست. مگر با قوانینی که از نظر خود اجتماع معتبر شمرده شود تا آن قوانین، ناظر بر احوال اجتماع باشد و در اعمال يك يك افراد، حکومت کند. البته باید قانونی باشد که از فطرت اجتماع و غریزه افراد جامعه، سرچشمه گرفته و بر طبق شرایط موجود در اجتماع وضع شده باشد تا تمامی طبقات، هر یک بر حسب آن چه با موقعیت اجتماعی اش سازگار است، راه خود را بسوی کمال حیات، طی کند و در نتیجه جامعه به سرعت رو به کمال قدم بردارد و در این راه طبقات مختلف، با تبادل اعمال و آثار گوناگون خود و با برقرار کردن عدالت اجتماعی، کمک کار یکدیگر در سیر و پیشرفت شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۱، ص ۲۷۹).

این سخنان از علامه طباطبایی حاوی نکاتی در خور توجه است:

الف. هر اجتماع بشری که مبتنی بر تعاون شکل گرفته است، نمی تواند خالی از قانون باشد؛ به دیگر سخن، به طور قطع هر اجتماع بشری نیازمند قانون است. بر همین اساس خانواده نیز به عنوان یک اجتماع کوچک بشری که محل جمع حداقل دو نفر و بیشتر است، به نوبه خود نیازمند قانون است.

بر اساس این نکته علامه طباطبایی، می توان از کلیت آن، این نتیجه جزیی را گرفت که در خانواده نیز به یقین باید قوانینی حاکم باشد.

ب. قوانین باید متناسب با فطرت اجتماع و غریزه افراد همان اجتماع و طبقه باشند. این تاکید علامه طباطبایی بر تناسب قوانین با اجتماع خود، مبین این است که قوانین حاکم بر هر جامعه باید متناسب با افراد همان جامعه باشد. بر همین اساس می توان نتیجه گرفت که در بحث خانواده نیز، باید قوانین حاکم بر هر خانواده متناسب با حال، شرایط و شئون همان خانواده باشد و باید در هر خانواده ای موقعیت اجتماعی افرادش لحاظ شود.

بر اساس همین الگو است که می توان بیان داشت، افراد در خانواده های مختلف نباید در این اشتباه گرفتار شوند که خانواده خود را با سایر خانواده ها مقایسه کنند و نباید قوانین حاکم بر خانواده خود را الزاما از هر خانواده ای دیگر اقتباس نمایند. در وضع قوانین خانه و خانواده، به طور قطع باید مولفه های مختلف فرهنگی، اجتماعی و ... لحاظ شود.

به نظر می رسد عمل بر اساس این الگوی علامه طباطبایی، جلوی مفاسد بسیاری را در نظام خانواده ها خواهد گرفت.

بعد از اشاره به ضرورت حیات اجتماعی و ضرورت وضع قوانین متناسب با شرایط افراد اجتماع، سوالی مطرح می شود که منشا وضع قوانین است و این که آیا فطرت اجتماع به تنهایی کافی است یا خیر؟

از سخنان علامه طباطبائی، چنین پاسخی را می‌توان احصا نمود که از منظر ایشان، نوع بشر به حسب طبع، بهره‌کش است و این بهره‌کشی و استخدام فطری، او را به تشکیل اجتماع و می‌دارد و در عین حال، کار او را به اختلاف و فساد هم می‌کشد. در نتیجه در همه شئون حیاتش که فطرت و آفرینش، برآوردن حوائج آن شئون را واجب می‌داند، دچار اختلاف می‌شود و آن حوائج برآورده نمی‌گردد مگر با قوانینی که حیات اجتماعی او را اصلاح نموده و اختلافاتش را برطرف سازد. هدایت انسان به قوانین کذایی و در نتیجه به کمال و سعادتش به یکی از دو طریق ممکن می‌شود. اول این‌که او را از راه فطرتش ملزم کند به این‌که چگونه اختلاف را برطرف سازد. دوم آن‌که از راه دیگری استفاده کند که خارج از فطرت و ذات خود بشر باشد و چون راه اول کافی نیست، ناگزیر باید از راه دوم صورت گیرد و آن راه عبارت است از تفهیم الاهی و غیر طبیعی که از آن به نبوت و وحی تعبیر می‌کنیم (همان، ج ۲، ص ۱۹۷).

در نهایت مبتنی بر مطالب تبیین شده، می‌توان بیان داشت که گزینه استخدام، انسان‌ها را به زندگی اجتماعی مبتنی بر تعاون سوق می‌دهد. خانواده نیز یکی از اجتماعات بشری است. این اجتماع بشری، نیازمند قانون است. قانونی که متناسب با شرایط و اقتضائات و فطریات افراد خانواده باشد که در این بین با توجه به نواقصی که پیش می‌آید، نیاز به قانون و تشریح الاهی و وحی است. این مهم در بحث بعد بیشتر مورد توجه و تحلیل قرار می‌گیرد.

**۲-۲. نیاز به شریعت الاهی جهت نیل خانواده به سمت غایت نهایی انسان:** انسان در جهان بینی اسلامی، داستانی شگفت دارد. این موجود از نظر قرآن، ژرف‌تر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف کرد. انسان موجودی است دارای ابعاد متفاوت، اعم از بعد جسمی، روحی، روانی، عاطفی، ملکوتی، مادی، معنوی، فردی و اجتماعی و از طرفی انسان موجودی است کمال‌جو و سعادت طلب که از سعادت هم سعادت مطلق را می‌طلبد (بهشتی‌مهر، ۱۳۸۶ش: صص ۸۹-۹۲). انسان همواره در پی کمال است و این کمال‌جویی را در شئون مختلف زندگی خویش لحاظ می‌کند. در زندگی اجتماعی و خانواده نیز اعضای آن، در پی کمال خویش‌ت هستند. در این بین با توجه به کشش هریک از اعضای خانواده به سمت تصویر خویش از کمال و تلاشی که هریک از اعضا برای جلب مطلوب‌های خویش می‌کند، ناگزیر مواردی از تراحم و اختلاف نظر اتفاق خواهد افتاد. حال سؤال این است که در این موارد، در خانواده چه الگویی حاکم شود که خانواده دچار فروپاشی نگردد.

علامه طباطبائی در خلال بحث تقابل و تعارض خواسته‌های افراد اجتماع به ضرورت نیاز به قوانین و شرایع اشاره می‌نماید. ایشان قائل است که هر انسان دارای قریحه‌ای است که می‌خواهد

انسان‌های دیگر را استخدام کند و از سایر انسان‌ها بهره‌کشی نماید. حال اگر این نکته را هم ضمیمه کنیم که انسان‌ها به حکم ضرورت از نظر خلقت، منطقه زندگی، عادات و اخلاقی که مولود خلقت و منطقه زندگی است، مختلف‌اند، نتیجه می‌گیریم که این اختلاف طبقات همواره آن اجتماع صالح و آن عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند. پس بروز اختلاف سرانجام به هرج و مرج منجر شده و انسانیت انسان را به هلاکت می‌کشاند؛ یعنی فطرت او را از دستش گرفته و سعادتش را تباه می‌سازد. آیه شریفه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا؛ (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند» (یونس/ ۱۹) به همین معنا اشاره دارد و هم‌چنین آیه شریفه «... وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ، وَ لِيَذُكَ خَلْقُهُمْ...؛ ولی آن‌ها همواره مختلفند\* مگر کسی را که پروردگارت رحم کند؛ و برای همین (پذیرش رحمت) آن‌ها را آفرید!» (هود/ ۱۱۸-۱۱۹). هم‌چنین آیه مورد بحث که در آن می‌فرمود «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...؛ تا در میان مردم، در آن‌چه اختلاف داشتند، داوری کند» (بقره/ ۲۱۳) و این اختلاف همان‌طور که توجه فرمودید امری است ضروری و وقوعش در بین افراد جامعه‌های بشری حتمی است؛ چون خلقت به خاطر اختلاف مواد مختلف است، هر چند که همگی به حسب صورت انسانند و وحدت در صورت تا حدی باعث وحدت افکار و افعال می‌شود ولیکن اختلاف در مواد هم اقتضایی دارد و آن اختلاف در احساسات، ادراکات و احوال است. پیدایش این اختلاف بود که بشر را ناگزیر از تشریح قوانین کرد، قوانینی که عمل به آن‌ها باعث رفع اختلاف شود و هر صاحب حقی به حقش برسد و قانون‌گذاران را ناگزیر کرد که قوانین خود را بر مردم تحمیل کنند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۲، صص ۱۷۷-۱۷۸).

بر اساس همین الگو و تزاخم موجود بین افراد اجتماع خانواده، می‌توان نتیجه گرفت که خانواده نیز نیازمند قانون و شریعی است.

تا این‌جا بحث را در موضوع قبل یعنی «تبلور لوازم حیات اجتماعی در مجتمع خانواده» مورد تحلیل داشتیم، اما آن‌چه که این‌جا مورد تأکید است، بحث «منشأ قانون» است که پیش از این به آن اشاره شده بود.

در بحث «منشأ قانون» علامه طباطبایی محور بحث را به سمت فطرت سوق می‌دهد. ایشان بیان می‌دارد: برای انسان غایتی وجودی دارد که به آن نمی‌رسد مگر آن‌که به طور اجتماع و مدنیت زندگی کند. دلیل و شاهدش هم این است که به چیزهایی مجهز است که به خاطر آن‌ها از هم‌نوع خود بی‌نیاز نیست؛ مانند نرو مادگی و عواطف و احساسات و کثرت حوائج و تراکم آن‌ها. همین اجتماع و مدنیت، آدمیان را به احکام و قوانینی محتاج می‌کند که با احترام نهادن به آن‌ها و به‌کار بستن‌شان، امور مختلف زندگی را منظم ساخته و اختلافات خود را که غیر

قابل اجتناب است، بر طرف سازند و هر فردی در جایی قرار بگیرد که سزاوار آنست و به همین وسیله سعادت و کمال وجودی خود را دریابد. این احکام و قوانین عملی در حقیقت ناشی از حوائجی است که خصوصیت وجودی انسان و خلقت مخصوص او، یعنی تجهیزات بدنی و روحی‌اش آن را ایجاب می‌کند. هم‌چنان که همین خصوصیات وجودی و خلقتی‌اش مرتبط با خصوصیات علل و اسبابی است که در میان نظام عمومی عالم، مثل او موجودی را پدید بیاورد و این همان معنای فطری بودن دین خداست؛ زیرا دین خدا عبارتست از مجموعه احکام و قوانینی که وجود خود انسان، او را به سوی آن ارشاد می‌کند و یا به تعبیر دیگر، فطری بودن دین خدا به این معناست که دین خدا، مجموعه سنت‌هایی است که وجود و کون عمومی عالم، آن را اقتضاء می‌کند، به طوری که اگر آن سنت‌ها اقامه شود، مجتمع بشر اصلاح شده و افراد، به هدف وجودی و نهایت درجه کمال خود می‌رسند. باز به طوری که اگر آن سنت‌ها را باطل و بی اعتبار کنند، عالم بشریت رو به تباهی نهاده، آن وقت مزاحم نظام عمومی جهان می‌گردد (همان: ج ۱۲، صص ۲۹۳-۲۹۴).

علامه طباطبائی در این بحث، با محمل قراردادن فطرت، به ضرورت توجه به قوانین منطبق با فطرت نائل می‌گردد و همین پلی است به سمت ضرورت نیاز به شریعت آسمانی جهت نیل خانواده به سمت غایت نهایی؛ زیرا شرایع آسمانی، با توجه به منبع صدور احکام آن‌ها، منطبق‌ترین قوانین با فطرت و اقتضائات انسانی هستند.

البته تأکید الگوی علامه طباطبائی بر بحث اجتماع به صورت کلی است که پژوهشگران با توجه به این‌که خانواده یک نهاد اجتماعی کوچک است، سخن علامه را تسری به نهاد خانواده دادند و بر همین اساس در نهاد خانواده نیز هم چون اجتماع، نیاز به شریعتی الهی برای حرکت خانواده به سمت هدف و کمال انسانی داریم.

علامه طباطبائی، برای دین الهی در این مسیر، جایگاه ویژه‌ای قائل است و تأکید به خصوصی برای «دین، منطبق با فطرت» دارد.

ایشان معتقد است: دین الهی تنها و تنها وسیله سعادت برای نوع بشر است و یگانه عاملی است که حیات بشر را اصلاح می‌کند؛ چون فطرت را با فطرت اصلاح می‌کند و قوای مختلف فطرت را در هنگام کوران و طغیان تعدیل نموده و برای انسان رشته سعادت زندگی در دنیا و آخرتش را منظم و راه مادیت و معنویتش را هموار می‌نماید (همان: ج ۲، ص ۱۶۸).

از این رو برای انسان، دین به معنای یک سلسله معارف علمی که معارف عملی را به دنبال دارد و جامع همه آن معارف يك کلمه به نام اعتقادات است، امری ضروری است (طباطبائی، ۱۳۷۰ش: ج ۲، ص ۴۸۳).

شهید مطهری قائل است که جهان بینی توحیدی با نیروی منطق، علم و استدلال حمایت می‌شود و به حیات زندگی معنا، روح و هدف می‌دهد. کشش و جاذبه دارد. به انسان نشاط و دل‌گرمی می‌بخشد. هدف‌های متعالی و مقدس عرضه می‌دارد و افرادی فداکار می‌سازد (مطهری، بی‌تا: ج ۲، صص ۱۷۱۶).

براساس مطالب پیش‌گفته، در نهایت خانواده هم که به‌عنوان بخش کوچکی از اجتماع محسوب می‌گردد از این قاعده مستثنی نیست و گاهی در آن اختلافاتی رخ می‌دهد که اگر خانواده دین‌مدار باشد، با قوانین و دستوراتی که در دین وارد شده، سبک زندگی خود را به‌گونه‌ای تعبیه می‌کند که از وقوع اختلافات جلوگیری نماید. لذا در چنین خانواده‌ای هر کدام از اعضا با توجه به وظایف و مسئولیت‌هایی که دارند، باید برنامه داشته باشند و بر روی مدار دین حرکت کنند تا خانواده آن‌ها پله‌های سعادت و کمال را روز به روز طی کنند و در کنار هم به هدف اصلی خویش برسند.

**۲-۳. ریشه‌شناسی ازدواج مبتنی بر نیازهای انسانی:** بحث ریشه‌های ازدواج همواره مورد اختلاف بین اندیشمندان بوده است. برخی آن را ناظر به فواید و منافعی تفسیر کرده‌اند و بعضی ناظر به غریز و افراد دیگر ناظر به فطرت الهی و برخی سلامت روانی.

آیت الله جوادی آملی قائل است که ازدواج به‌عنوان اولین و مؤثرترین گام برای شکل‌گیری اجتماع انسانی است که اساس آن بر پاسخ‌گویی عاطفی و روحی بنا شده است. از این رو نخستین گام برای پانهادن به صحنه جامعه و عرصه زندگی اجتماعی، ازدواج و تشکیل خانواده است. قرآن کریم ضمن اشاره به این نیاز ضروری و ورود انسان به جامعه، ازدواج و انتخاب همسر و به تبع آن، خانواده را نخستین و مهم‌ترین عامل به شمار می‌آورد و همسر را لباس، پوشش و نیز مسکن یعنی مایه سکونت و آرامش می‌خواند. خداوند سبحان برای بیرون آمدن انسان از زندگی حیوانی و دربرگرفتن پوشش انسانی، زن و مرد را لباس یکدیگر معرفی می‌کند: «هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ؛ آن‌ها لباس شما هستند و شما لباس آن‌ها» (بقره/۱۸۷). خطاب خداوند این است که شما زن و مرد برای زیستن به یکدیگر نیاز دارید؛ اما نه برای ارضای هوای نفسانی و صرف نیاز جنسی که حیوان با انسان در این امر مشترک است، بلکه کرامت شما ایجاب می‌کند که با پوشش باشید و لازمه این پوشش، کنار هم قرار گرفتن شما زن و مرد است. اثر دیگر آن آرامش است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا؛ و از نشانه‌های او این‌که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید» (روم/۲۱) و نیز در آیه ۱۸۹ سوره اعراف آمده: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا؛ او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید» (جوادی آملی، ۱۳۸۹ش: ص ۶۴).



آیت الله مصباح یزدی محور بحث را اندکی تغییر داده و انگیزه‌ها و دواعی انسان برای ازدواج را توسعه می‌دهد.

بر اساس نظرایشان، بدیهی است که هدف اصلی از تشکیل خانواده، بقای نسل، تشکیل جامعه سالم و تأمین سلامت روانی افراد است. در مرحله بعد یکی از اهداف زندگی خانوادگی، تأمین نیازهای افراد خانواده در سایه زندگی مشترک است. از عواملی که زن و مرد را به هم نزدیک می‌سازد و زندگی مشترک و پیوند آن دو را ایجاب می‌کند، غریزه جنسی است. مرد نیاز جنسی زن را تأمین می‌کند و در مقابل، زن هم نیاز جنسی مرد را برطرف می‌سازد و این نیاز متقابل تا حدود زیادی، پیوند دائمی یا طولانی آن دو را سبب می‌شود. تأمین این نیاز متقابل، مبنا و اساس بسیاری از احکام خانواده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰ش: ج ۳، صص ۷۰-۷۱).

آن چه آمده، نظرانی است که به طور معمول بین اندیشمندان اسلامی رایج است. در این میان علامه طباطبایی، این تفاسیر و تحلیل‌ها را نادرست می‌داند.

ایشان در تفسیرالمیزان، با تأکید خاصی، تشابه احتمالی بین «داعی انسان در تشکیل اجتماع» و «داعی انسان در تشکیل خانواده» را منتفی دانسته و از هم جدا می‌کنند.

علامه معتقد است که عاملی که سبب انگیزه در آدمی شد تا بر اساس فطرت، وارد زندگی اجتماعی شود، غیر از چیزی است که سبب انگیزه برای ازدواج می‌شود؛ زیرا علت ورود انسان به اجتماع گام برداشتن به سوی کمال و سعادت است که به طور فطری در او نهاده شده و به تنهایی قادر به انجام همه امور در این مسیر نیست و توان پاسخ‌گویی به نیازهایش را ندارد و ناگزیر باید از راه تشکیل اجتماع و همکاری افراد به دست آورد، بدون هیچ توجهی به این که این افراد مرد باشند یا زن. پس به دست آمدن همه آن حوائج نیازمند به همه مردم است و عجب این جا است که همین طبیعت و فطرت، شوق و علاقه به هر شغلی را در دل طائفه‌ای قرار داده تا از کار مجموع آنان، مجموع حوائج تأمین گردد. اما انگیزه بر ازدواج تنها و تنها مساله غریزه جنسی و جذبه‌ای است که بین مرد و زن هست و از طرف آن انگیزه که وی را به تشکیل اجتماع وامی‌داشت، هیچ دعوتی به ازدواج نمی‌شود. پس کسانی که ازدواج را بر پایه و اساس تعاون زندگی بنا کرده‌اند، از مسیر اقتضای طبیعی تناسل و تولید مثل، به دیگر سوی منحرف شده‌اند. به جایی منحرف شده‌اند که طبیعت و فطرت هیچ دعوتی نسبت به آن ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۲، صص ۴۲۰).

البته تأکید علامه بر تمایز انگیزه انسان در تشکیل اجتماع و انگیزه او در تشکیل خانواده به معنای انکار سایر مشابهت‌ها بین خانواده و اجتماع نیست. علامه طباطبایی در عبارات پیش گفته صرفاً «تشابه انگیزه‌ها» را مخدوش می‌داند.

بر اساس سخنان علامه، محور انسان شناسی مؤثر تشکیل خانواده، گزینه جنسی است. نکته قابل استخراج از این تأکید علامه طباطبایی، لزوم توجه اساسی به گزینه جنسی در امر خانواده و رابطه زوجین است.

نکته دیگر، سخن علامه در باب شروع توجه و کشش به سمت ازدواج و شکل‌گیری آغازین خانواده است. علامه طباطبایی انگیزه این کشش را گزینه جنسی می‌داند، ولیکن این تأکید نباید این توهم را ایجاد کند که ایشان منکر سایر منافع ازدواج است. به دیگر سخن، محور شروع ازدواج، از نظر علامه، گزینه جنسی است که چه بسا به مرور منافع دیگر نیز دخیل شوند.

**۲-۴. هدف‌مندی انسان و هدف‌مندی نظام خانواده:** یکی از مباهای تربیتی در قرآن، هدف‌دار بودن انسان یا داشتن مطلوب‌نهایی است و آن عبارت است از رسیدن به سعادت و کمال. کمال یعنی شکوفایی درونی انسان و سعادت به لذت‌پایداری گفته می‌شود که از جهت کمی و کیفی دارای برتری و دوام نسبت به سایر لذت‌هاست (مصباح یزدی، ۱۳۸۰ ش: ج ۱، ص ۲۸). با نگاهی به خانواده از منظر قرآن ملاحظه می‌کنیم که هدف از تاسیس خانواده در اسلام، نیل به کمالات انسانی و رهیافت سعادت از مسیر کسب آرامش است.

قرآن، هدف و کمال انسان را در آگاهی کامل و علم‌شهودی و حضوری او به خدای متعال می‌داند که همان قرب حقیقی نسبت به پروردگار است و با تلاش و تهذیب نفس به دست می‌آید (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۶، ص ۲۵۷).

از نظر قرآن، سعادت انسان به عنوان موجودی مرکب از روح و بدن، عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی و متنعم شدن به آن (همان: ج ۱۱، ص ۱۸).

به نظر می‌رسد، خانواده به عنوان ابتدایی‌ترین نهاد بشری است که به دور از غوغای رهبانیت می‌تواند به ظرفیت‌های دوگانه انسان (روح و بدن) جامه عمل بپوشاند. رهبانیتی که فقط به جنبه روحانیت (و نه جسمانیت) انسان توجه کرده است، به گونه‌ای که عابدان را از خانه و کاشانه (خانواده) دور کرده و سرنوشت هم‌نوعان را به بوته فراموشی سپرده است و چنین فرایندی دور از نسخه‌های فراگیر قرآنی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد!» (انشقاق/۶).

بدیهی است که انسان دارای امیال و گرایش‌های گوناگونی است که نمی‌تواند به همه آن‌ها پاسخ دهد. در تربیت اخلاقی، حول محور توحید، همه خواسته‌ها و امیال فرد به سمت يك هدف ارزشمند جمع می‌شود و آن، رسیدن به رضایت و قرب خداوند است. نکته‌ای که علامه

طباطبایی در بحث کمال مطرح می‌کند آن است که کمال انسان، در متن زندگی اجتماعی او به وقوع می‌پیوندد و اجتماع استوار نمی‌شود مگر در پرتو قوانین. قوانین نیز هر چقدر عادلانه تنظیم شده باشد، راه تخلف را نمی‌بندد؛ مگر این که فضایل اخلاقی در آن جامعه حکم فرما باشد. فضایل اخلاقی نیز وقتی انسان و جامعه را به انجام اعمال صالح و سعادت سوق می‌دهد که بر اساس توحید باشد؛ یعنی مردم معتقد باشند که جهان، پروردگاری ازلی و سرمدی دارد که هیچ چیز از علم و احاطه او بیرون نیست و هیچ قدرتی فوق آن وجود ندارد. او همه را آفریده و به زودی به حساب همه رسیدگی خواهد کرد. در این صورت هم و غم آدمیان، مراقبت از اعمالشان جهت رضایت حق خواهد بود (همان: ج ۶، ص ۱۶۵).

از آن جا که قرآن، خانواده را از آیات و نشانه‌های الهی می‌داند، بدیهی است که زن و مرد مسلمان در قالب خانواده نمی‌توانند به تمایلات شخصی، هوس‌ها و غرایز توجه کنند، اما به چارچوب‌ها و اصول ریل‌گذاری شده در دین توجه ننموده و حدود و حقوق یکدیگر را رعایت نکنند. مُلک که به معنای سلطنت بر افرادی از انسان‌ها است، از اعتبارات ضروری است که انسان از آن بی‌نیاز نیست، لیکن آن چیزی که بشر در آغاز بدان نیازمند است، همانا تشکیل اجتماع است. اما اجتماع از جهت تالیف و بافت آن از اجزای بسیار، که هر یک برای خود هدف و اراده‌ای غیر هدف و خواست دیگران دارد، نه اجتماع از جهت تک تک افراد آن؛ چرا که تک تک افراد اجتماع خواست‌های متباین و مقاصد مختلفی دارند. افراد به خاطر همین اختلاف‌هایشان آبشان در یک جوی نمی‌رود. هر فردی می‌خواهد آن چه در دست دیگران است برآید و بر سایرین غلبه کند و بر حدود سایرین تجاوز نموده، حقوق آنان را هضم کند و در نتیجه هرج و مرج پدید آورد و اجتماعی را که به منظور تامین سعادت زندگی تشکیل یافته، وسیله بدبختی و هلاکت ساخته و دوا را درد بی‌درمان کند و معلوم است که این خواست، خواست یک فرد نیست، همه همین را می‌خواهند و هیچ چاره‌ای برای رفع این غائله نیست مگر این که اجتماع برای خود قوه‌ای غالب و قاهر فراهم کند تا سایر قوا را تحت الشعاع خود قرار داده و تمام افراد را تحت فرمان خود درآورد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۳، صص ۲۲۶-۲۲۷).

شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق است (هم در اعتقاد و هم در عمل)، ولی جوامع به اصطلاح متمدن حاضر، شعارشان پیروی از خواست اکثریت است (چه آن خواست حق باشد و چه باطل) و اختلاف این دو شعار باعث اختلاف هدف جامعه‌ای است که با این دو شعار تشکیل می‌شود و هدف اجتماع اسلامی، سعادت حقیقی انسان است؛ یعنی آن چه که عقل سلیم آن را سعادت می‌داند و یا به عبارت دیگر هدفش این است که همه ابعاد انسان را تعدیل کند و عدالت را در

تمامی قوای او رعایت نماید؛ یعنی هم مشتبهات و خواسته‌های جسم او را به مقداری که از معرفت خدایش باز ندارد به او بدهد و هم جنبه معنویتش را اشباع کند و بلکه خواسته‌های مادیش را وسیله و مقدمه‌ای برای رسیدنش به «معرفه الله» قرار دهد و این بالاترین سعادت و بزرگ‌ترین آرامش است که تمامی قوای او به سعادت (مخصوصی که دارند) می‌رسند (همان: ج ۴، ص ۱۵۹).

زن و مرد در کوچک‌ترین اجتماع بشری (کانون خانواده) گرد هم می‌آیند تا در پرتو هدایت‌های آسمانی، به نیازهای متقابل مادی و معنوی یکدیگر پاسخ داده و از این طریق، با هم‌افزایی به کمالات مطلوب دنیوی و اخروی و به قرب الهی اندیشه کنند.

بی‌تردید شکل‌گیری خانواده در پی پیوند زن و مرد، ارتباط مستقیمی با کمال‌جویی انسان دارد که همه چیز را می‌خواهد به استخدام خویش درآورد. بدیهی است که نهاد ناآرام بشر، با خواستنی‌های متقابل افراد جامعه، ره به جایی نخواهد برد، الا این‌که بشر با قرارداد نوشته یا نانوشته‌اش بتواند مسیر کمال‌جویی و تعالی بخش خویش را هموار کند و این نمی‌شود مگر با تأتی و آرامش که البته ازدواج گامی مهم در مسیر نیل به کمالات انسانی است.

## ۲-۵. ترکیب انسان از جسم و روح: انسان موجودی است که دو ساحت دارد و وجود او تنها

در بعد مادی و جسمانی خلاصه نمی‌شود بلکه واقعیتی به نام نفس یا روح نیز دارد.

اعتقاد به وجود روح انسانی و غیر مادی بودن آن، ریشه در آیات قرآن دارد که به واسطه آن می‌توان به این حقیقت استدلال کرد. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!» (حجر/۲۹). از این آیه استفاده می‌شود که خلقت بدن انسان، به تدریج و در طول زمان صورت گرفته است. ابتدا، خلق بوده که عبارتست از جمع‌آوری اجزاء و سپس تسویه بوده که عبارتست از تنظیم اجزاء و نهادن هر چیزی در جای مناسب و به حال و وضع مناسب خود، آن‌گاه نفخ روح بوده است. هم‌چنان‌که در جای دیگر، بعد از آن‌که خلقت تدریجی را بیان می‌کند، درباره خلقت روح چنین تعبیر می‌نماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم» (مومنون/۱۴). در آیه شریفه مقصود از «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» ایجاد روح در آدمی است. معنایش ارتباط دادن و برقرار کردن رابطه میان بدن و روح است (همان: ج ۱۲، ص ۲۲۷).

هم‌چنین آیاتی که مربوط به مرگ است نیز اشاره به گرفته شدن روح آدمی از جسم هنگام مرگ می‌کند.

در اسلام، هم‌زمان که به آخرت و جهان روح توجه داده شده، دنیا و جسم نیز در نظر گرفته

می‌شود، بلکه آبادی دنیا و سلامت جسم، مقدمه‌ای برای سعادت آخرت و کمال روح دانسته شده است: «قال رسول الله ﷺ: الدنيا مزرعة الآخرة؛ دنیا کشتزار آخرت است» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۷، ص ۲۲۵).

ابزار انگاری دنیا از نظر اسلام، مسأله‌ای کاملاً جا افتاده است و این‌که دنیا، معبری به آخرت است، اما آن به این معنی نیست که دنیا به هیچ انگاشته شود، بلکه محلی برای آزمون انسان جهت نیل به ابدیت است.

برای این‌که نشان دهیم دو ساحت وجودی انسان به رغم تفاوت ماهوی، جدا از یکدیگر نیستند و هر دو نقشی اساسی در تربیت وی بازی می‌کنند، باید تاثیر هر کدام را بر دیگری به طور خلاصه بیان کنیم. از تاثیرات روح بر بدن می‌توان به حرکت ارادی که اراده کاری در روح شکل می‌گیرد و اجرای فیزیکی آن به وسیله بدن است و یا تاثیر نفسانیت مانند خشم که حالتی روحی است و باعث انفعالات در بدن می‌شود، اشاره کرد (بهشتی، ۱۳۷۵ش: ص ۵۹).

هم‌چنین از تأثیرات بدن بر روح می‌توان به تأثیر غدد و یا آثار خوردنی‌ها بر حالات روحی اشاره کرد؛ بنابراین نفس انسان بر خلاف موجودات مجرد، دارای حرکت است و به تبع آن بدن و افعالی که در سایه تعلق به آن انجام می‌دهد نیز تغییر و تحول می‌پذیرد. نفس به خاطر ارتباط با بدن و در اثر تغییراتی که به تبع آن می‌پذیرد، می‌تواند از نظر وجودی تکامل یابد؛ یعنی وجودی کامل‌تر و قوی‌تر پیدا کند، آگاهی بیشتر و روشن‌تری کسب کند، دامنه اراده و اختیار خود را گسترش دهد و در یک جمله کمالات انسانی بیشتری به دست آورد. نتیجه آن‌که کمال اخلاقی انسان (هدف مطلوب انسان) در کمال حقیقی نفس است (شریفانی، ۱۳۹۳ش: صص ۱۵۷-۱۵۸).

با توجه به مطالب پیش گفته، باید به این نکته توجه داشت که این جهان با همه کوتاهی‌هایش در حکم دریچه‌ای به دنیای بزرگ‌تر و آخرت است، اما مخلوقی به نام «انسان» با وجود اراده، آزادی، اختیار و بهره‌گیری از عوامل هدایت‌زا (عقل، پیامبران، جانشینان آنان و...) می‌تواند تا حد جانشینی خدا در این دنیا و نیل به هم‌نشینی خدا در آخرت ارتقاء یابد.

**۲-۶. قابلیت انسان برای رشد و کمال و جایگاه خانواده در تحقق آن:** خواست و مشیت حکیمانانه الهی اقتضا دارد که انسان مسیری را از نقص، عجز و نیستی به اوج کمال پیماید. او بخشی از این سیر تکاملی را در عالم طبیعت به صورت جبری طی می‌کند و مراحل از حیات خود را که عبارت است از زندگی در صلب پدر، رحم مادر و دوران طفولیت، یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد و به مرحله‌ای از رشد و بلوغ عقلی می‌رسد. در این هنگام است که به تدریج قدرت اختیار و توانایی انتخاب راه به صورت استعدادها و گرانبیهایی در او شکوفا شده و درخت عقل و تفکر او

به بار می‌نشینند. از این جا به بعد این انسان است که باید با کمک گرفتن از هدایت‌های گرانقدر الاهی در قالب غرایز، حواس، عقل و رهنمودهای ارزشمند انبیا و نیز بهره‌گیری از نعمت‌های الاهی در عالم طبیعت، مسیر صحیح زندگی را به سمت ارزش‌های والای معنوی و کمالات عالی روحانی پیدا کند و با آزادی و اختیار کامل آن را از میان سایر راه‌ها برگزیند و با تلاشی خستگی‌ناپذیر در آن کام بدارد تا به هدف عالی آفرینش که شناخت خداوند و پیوستن به او است نائل شود (الهامی‌نیا، ۱۳۷۶ش: ص ۶۳).

به نظر می‌رسد، کلید سعادت انسان، پس از نیل به بلوغ فکری در دست او نهاده شده است و با این اراده و نیز حق انتخاب، می‌تواند پس از تشخیص سره از ناسره به کمک عقل و شرع، مسیر خوشبختی و کمال را با حداقل آسیب طی کند، هر چند موانعی نیز سر راه خواهد داشت.

علامه در مورد رشد و تربیت انسان در اجتماع می‌فرماید: هر جا قوا و خواص اجتماعی با قوا و خواص فردی معارضه کند، قوا و خواص اجتماعی به خاطر این‌که نیرومندتر است، بر قوا و خواص فردی غلبه می‌کند و همین‌طور هم هست، چون لازمه قوی‌تر بودن یکی از دو نیروی متضاد این است که بر آن دیگری غلبه کند. علاوه بر این، حس و تجربه هم همین را اثبات می‌کند و بر این معنا شهادت می‌دهد؛ مثلاً وقتی جامعه بر امری همت بگمارد و تحقق آن را اراده کند و قوا و خواص فاعله خود را به کار بگیرد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش به تنهایی علیه جامعه قیام کند. همین معنا ملاک اهتمام اسلام به شأن اجتماع است. علت این اهتمام هم برای این است که وقتی تربیت و رشد اخلاق و غرائز در یک فرد انسان که ریشه و مبدأ تشکیل اجتماع است، مؤثر واقع می‌شود که جو جامعه با آن تربیت معارضه نکند و گرنه از آن جایی که گفتیم قدرت نیروی جامعه، فرد را در خود مستهلک می‌کند، اگر اخلاق و غرائز جامعه با این تربیت ضدیت کند یا تربیت ما اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود و یا آن قدر ناچیز است که قابل قیاس و اندازه‌گیری نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، صص ۱۵۳-۱۵۴).

چالش‌های موجود در بین فرد و جامعه، یک امر کاملاً پذیرفته شده است؛ چرا که هیچ‌گاه قابل تصور نیست که همه ابناء بشر، با وجود اراده و اختیار در طول زمان، نگاه مشترک داشته باشند و دست کم به اقلیت و اکثریت تقسیم می‌شوند. ضمن این‌که رشد و کمال حداکثری بشر زمانی رخ می‌نماید که اندیشه‌های مختلف در برابر هم صف‌آرایی کرده و سرانجام، هر کدام که با عقل و برهان بیشتری همراه بوده و نیز در لابراتوارهای تجربه‌زا از قابلیت اثبات برخوردار باشد، توان مانایی خواهد داشت و این چرخه هم‌چنان ادامه دارد. این فرایند در نظام خانواده به اشکال دیگری، قابل اندازه‌گیری است.

بنابراین با تربیت صحیح افراد خانواده به عنوان اولین کانون جمعی، زمینه رشد و تکامل هر یک از اعضا و به تبع آن تکامل خانواده فراهم می‌گردد و این‌گونه می‌توان به هدفی که در اصل خلقت هر انسانی نهادینه شده که همان رسیدن به سعادت نهایی است، رسید.

**۲-۷. نقش ایمان و عمل صالح اعضای خانواده در رسیدن به کمال:** میان ایمان و عمل صالح، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، به طوری که تفکیک آن دو از یکدیگر ممکن نیست. از این رو در آیات بسیاری این دو با هم آمده است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح آن را بالا می‌برد» (فاطر/۱۰). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: وقتی اعتقاد و ایمان، حق و صادق بود، قهراً عمل صاحبش هم آن را تصدیق می‌کند نه تکذیب؛ یعنی عملی که از او سر می‌زند مطابق با آن عقاید است. پس معلوم شد که عمل از فروع علم و آثار آن است، آثاری که هیچ‌گاه از آن جدا شدنی نیست و هر چه عمل مکرر شود، اعتقاد راسخ‌تر، روشن‌تر و در تاثیرش قوی‌تر می‌گردد. پس عمل صالح عملی است که سزاوار هست مورد قبول خدا واقع شود، چون مهر ذلت عبودیت و اخلاص به آن خورده و چنین عملی اعتقاد حق را در مؤثر گشتن، یعنی در صعود به سوی خدا کمک می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۱۷، ص ۲۹).

از این رو می‌توان گفت که ایمان و اعتقاد به خدا و عمل صالح مانند دو بال، انسان را در پرورش استعدادهایش یاری کرده و به عنوان پایه و اساس اعمال انسانی و حرکت به سوی تقرب الاهی هستند؛ زیرا ایمان جهت دهنده حرکت آدمی است و انسان را به صراط مستقیم هدایت می‌نماید و سبب کسب کمالاتی در او می‌شود. از آن جایی که اگر هر فردی در قالب خانواده قرار بگیرد در رسیدن به هدفش موفق‌تر خواهد بود، از این رو اگر هر فرد از افراد خانواده خود را مقید به انجام اعمال صالح و کسب ایمان نماید، در کنار یکدیگر می‌توانند با آرامش بیشتری زندگی کرده و به کمال برسند.

**۲-۸. آزادی، اختیار و مسئول بودن انسان در محیط خانواده:** از دیگر ویژگی‌های انسان که در مبنای تربیتی بسیار نقش آفرین است، اختیار و آزادی اوست؛ زیرا انسان طوری آفریده شده که با دو گرایش خیر و شر به این دنیا می‌آید و در فرصت‌های مختلف مورد آزمایش قرار می‌گیرد که کدام یک از این دو مسیر را انتخاب کند. اگر بر اساس فطرت کمال طلب خویش، به دنبال تحصیل آن برود، مسیر خیر را برمی‌گزیند و اگر این فطرت خویش را سرکوب کند و راه شر را برگزیند، از هدفی که بر آن آفریده شده بود، باز می‌ماند و این تنها در حیطه اختیار هر انسانی است که کدام یک از دو مسیر را انتخاب کند.

قرآن کریم پیرامون اصل آزادی انسان، آیات متعددی دارد. از جمله می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرْنَا وَإِنَّمَا كَفُرْنَا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس» (انسان / ۳). اگر آزادی و اختیار انسان را منکر شویم، فرستادن پیامبران الهی و کتاب‌های آسمانی عبث خواهد بود و این با حکمت خداوند سازگار نیست. همین‌طور وعده‌ها و وعیدهای خداوند با عدالت او سازگاری نخواهد داشت؛ چون اگر انسان در انتخاب راه و انجام کارها مختار نباشد، آمدن انبیا و کتاب‌های آسمانی و تبلیغ آن‌ها اثری نمی‌تواند داشته باشد. هم‌چنین عادلانه نیست که انسان مجبور، در مقابل کارهایش مسئول باشد و استحقاق پاداش یا عقاب داشته باشد (الهامی‌نیا، ۱۳۷۶ش: ص ۷۳).

با تأکید به این مطلب که محصولات فکر دینی و فکر غیر دینی، هر کدام خواهان خاص خودش را دارد، آن‌چه که مهم است، این است که پروردگار متعال با ارائه معیارهای طلایی عقل و نقل، راه را مشخص کرده و راهنمایان را بر بشر ارزانی داشته است و این انسان و اراده و اختیارش است که به درستی انتخاب کند.

فطرت انسان، به آزاد، مختار و مسئول بودن انسان حکم می‌کند. علامه طباطبایی می‌فرماید: انسان به حکم فطرتش (نه به سفارش غیر) برای رسیدن به مقاصدش به تعلیم، تعلم، تربیت، انذار، تبشیر، وعد، وعید، امر، نهی و امثال آن دست می‌زند و این خود روشن‌ترین دلیل است بر این‌که انسان بالفطرة خود را مجبور به یکی از دو سرنوشت سعادت و شقاوت نمی‌داند، بلکه خود را همواره در سر این دو راه متحیر می‌بیند و احساس می‌کند که انتخاب هر یک که بخواهد، در اختیار و قدرت اوست و نیز احساس می‌کند که هر یک از آن دو را اختیار کند، پاداشی مناسب آن خواهد داشت (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۱۳، ص ۲۶۴).

براین اساس می‌توان گفت، آزادی و اختیار به‌عنوان دو هدیه بزرگ الهی نقش مهمی در ساختن شخصیت انسان و جامعه بشری داشته و به‌عنوان شرافت انسان بر سایر موجودات است. بدیهی است اگر انسان با استفاده از این مواهب خداداد درصدد پاسخگویی به نیازهای درونی و غریزی خویش برآید، گام مهمی در نیل به سرنوشت سعادت مند خویش برخواهد داشت. بالطبع، کانون مهم خانواده، پایگاهی اساسی در راستای مسئولیت‌پذیری مبتنی بر آزادی و اختیار است که با همگامی با نشاط برآمده از آن، جامعه ایده‌آل را به ارمغان خواهد آورد.

**۲-۹. نقش شرافت و کرامت انسانی در تعامل اعضای خانواده:** شرافت و کرامت در ذات هر انسانی نهفته است و اختصاص به افراد خاصی ندارد؛ زیرا روح او منشأ الهی داشته و بسیار شریف و کریم است. انسان وظیفه دارد که کرامت نفس خود را حفظ کند و او را عزیز بشمارد و نباید با



پیمودن راه انحرافی آن را پایمال کند. قرآن و معصومین علیهم‌السلام بر این حقیقت تأکید کرده‌اند. به‌عنوان نمونه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم» (اسراء/۷۰).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: «مراد از آیه، بیان حال جنس بشر است، صرف نظر از کرامت‌های خاص و فضائل روحی و معنوی که به عده‌ای اختصاص داده، بنابراین این آیه مشرکین و کفار و فاسقین را زیر نظر دارد. پس این‌که فرمود «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، مقصود از تکریم، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد» (طباطبائی، ۱۳۷۴ش: ج ۱۳، ص ۲۱۵).

قرآن مجید برای این‌که انسان قدر و منزلت خود را بیابد و گوهر گرانبه‌ای خویش را رایگان از دست ندهد، در زمینه تعلیم و تربیت، او را به اصل کرامت توجه داده و می‌فرماید: «أَفَرَأَوْ رَبُّكَ الْأَكْرَمَ؛ بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است» (علق/۳). آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: «کرامت، محور تعلیم و تربیت الهی است، بنابراین اگر فرمود: معلم شما خدای اکرم است، یعنی محور تعلیم و تربیت دین الهی کرامت است» (جوادی آملی، ۱۳۶۹ش: ص ۲۱).

هم‌چنین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که مسئولیت تعلیم و تربیت امت را بر عهده دارد، کریم خوانده و فرموده: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ؛ که این قرآن، گفتار رسول بزرگواری است» (حاقه/۴۰) و نیز فرشتگانی که کتاب‌های الهی را نازل می‌کنند، با کرامت دانسته است: «کرام بَرَزَةٌ؛ والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار» (عبس/۱۶).

انسانی که خدایش اکرم، پیامبرش کریم، قرآنش کریم و کارگزاران جهانی که در آن زندگی می‌کنند کرام هستند، زبینه نیست کریم نباشد و راه کرامت و بزرگواری را نپوید. از این‌رو همه برنامه‌های دین اسلام که برای تکامل و سعادت انسان آمده است، بر محور کرامت انسان می‌چرخد (الهامی‌نیا، ۱۳۷۶ش: ص ۷۷).

اگر مبنای تربیتی افراد در هر اجتماعی بر محور کرامت باشد، خانواده به فرزند خود هویت ببخشد و برای آن ارزش و احترام قائل شود، استعداد هایش را شناسایی و پرورش دهد و کرامت انسانی را در او زنده کند، در این صورت هست که خانواده عاشقانه به سوی تربیت الهی و کسب سعادت گام برمی‌دارد.

هم‌چنین از سایر نکات در این زمینه این است که چنان‌چه توجه به اصول انسانی و تأکید بر لزوم حفظ کرامت انسان‌ها شود، به این مهم نائل می‌شویم که از مهم‌ترین مسائل در خانواده توجه طرفین به کرامت یکدیگر است.

اعضای خانواده‌ها باید کرامت یکدیگر را همواره حفظ کرده و از رفتارهای منافی کرامت خویش و سایر اعضا پرهیز کنند.

### ۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این پژوهش اصول انسان‌شناختی علامه طباطبایی پیرامون خانواده مورد ارزیابی قرار گرفت. از جمله این اصول، قابلیت رشد و کمال در انسان و مهم‌تر کمال‌طلبی انسان است. اما از آن‌جا که انسان در فرایند کمال‌جویی خویش، از بین ابعاد فردی و اجتماعی‌اش، به شکل چشم‌گیری، میل به اجتماعی شدن را در درون خویش می‌یابد، بنابراین جایگاه و نقش خانواده در این حوزه خودنمایی می‌کند؛ چرا که هر انسانی برای تربیت و جامعه‌پذیری‌اش، به طور معمول در خاستگاه خانواده نشو و نما یافته و هویت می‌یابد. بدیهی است، کمال‌جویی انسان پاسخ نمی‌گیرد مگر این‌که از موهبت آزادی و اختیار خویش به درستی استفاده کرده و نسبت به سرنوشت خویش و دیگران با حسی مسئولانه بنگرد. بالطبع چنین روحیه‌ای در اوج خویش در قالب خانواده، امکان بهتری می‌یابد. بنابراین اگر زن و مرد سبک زندگی خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که به اوامر و نواهی موجود در دین گوش فرا داده و جامه عمل بپوشند، به تدریج شرافت و کمال آسمانی را تجربه خواهند کرد و بدین‌سان، انسان تربیت یافته دین با داشتن ایمان و عمل صالح در جهت حفظ کرامت انسانی تلاش وافر می‌نماید تا بدین وسیله پله‌های سعادت و کمال را به طور روز افزونی طی کرده و از دل خانواده به قله‌های سعادت و اندیشه رهسپار شود.

### فهرست منابع:

۱. قرآن کریم، مترجم: ناصر، مکارم شیرازی.
۲. الهامی‌نیا، علی اصغر و محمدی، محمد، (۱۳۷۶)، *تعلیم و تربیت در اسلام*، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، قم.
۳. بهشتی، محمد، (۱۳۷۵ ش)، «*کیفیت ارتباط ساحت‌های وجودی*»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۹، صص ۲۹-۳۷.

۴. بهشتی مهر، احمد، (۱۳۸۶ش)، «نیاز به دین از دیدگاه شهید مطهری»، فصلنامه معرفت، شماره ۱۱۳، صص ۸۲-۹۷.
۵. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۶۹ش)، کرامت در قرآن، مرکز فرهنگی رجا، تهران.
۶. —، (۱۳۸۹ش)، جامعه در قرآن، اسراء، تهران.
۷. شریفانی، محمد و قمی، محسن، (۱۳۹۳ش)، «توازن روح و جسم در مدار تربیت اسلامی: نگرشی تطبیقی با دیگر مکاتب»، فصلنامه اندیشه دینی، شماره ۵۲، صص ۱۳۷-۱۶۲.
۸. شریف قریشی، باقر، (۱۳۶۲ش)، نظام تربیتی اسلام، فجر، تهران.
۹. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۰ش)، المیزان، مترجم: محمدتقی، مصباح، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، قم.
۱۰. —، (۱۳۷۴ش)، تفسیر المیزان، مترجم: محمدباقر، موسوی همدانی، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۱۱. —، (۱۳۸۷ش)، مجموعه رسائل، بوستان کتاب، قم.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۸۰ش)، اخلاق در قرآن، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته علیه، قم.
۱۴. مطهری، مرتضی، (بی تا)، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی (جهان بینی توحیدی)، صدرا، تهران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی